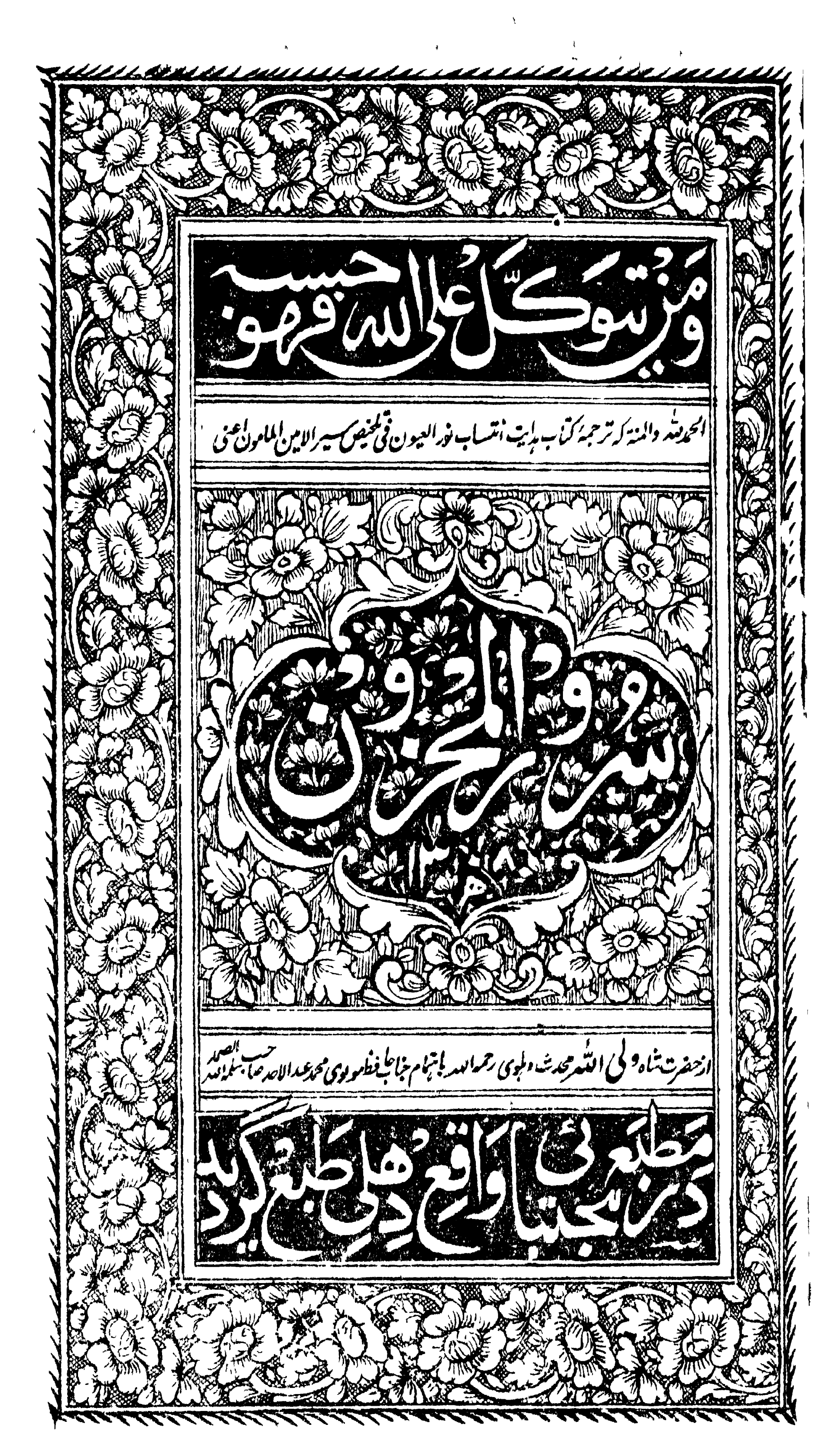

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
الحمد لله والمنة که ترجمهٔ کتاب هدایت انتساب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون یعنی
سرور المحزون
۱۳۰۸ھ
از حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله باهتمام جناب حافظ مولوی محمد عبد الاحد صاحب سلمه الله الصمد
در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع گردید

و مادر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرّة و ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه متحقق شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعهٔ فیل دران بود بعض گفته‌اند
بتاریخ دوم و بعض گفته‌اند بتاریخ سوم و بعض گفته‌اند بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته‌اند بالجمله
شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا
چهارده کنگره و بمرد آتش فارس و نمرده بود پیش ازان هزار سال و خشک شد چشمهٔ ساوه و شیر داد آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم حلیمه بنت ابی ذویب و نزدیک حلیمه شگافتند سینهٔ آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و
پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد ازان که بیرون آوردند نصیب شیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم ثویبه کنیزک ابی لهب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ام ایمن حبشیه که نامش
برکه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر خود عبد الله پس چون کلان
شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات یافت عبد الله والد آن حضرت صلی الله
علیه وسلم حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در شکم والدهٔ خود بودند و بعض گفته‌اند که طفل دو ماهه بودند
و بعض گفته‌اند طفل هفت ماهه و بعض گفته‌اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حال آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طفل چارساله بودند و بعض گفته‌اند طفل شش ساله و متکفل پرورش آن
حضرت صلی الله علیه وسلم شد جدّ آنحضرت عبد المطلب چون عمر شریف به هشت سال و دو ماه و ده روز رسید
عبد المطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد ابوطالب و چون عمر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم به دوازده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون
بشهر بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحیرا راهب دید و شناخت بعلاماتی که میدانست پس پیش آن
حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفت و گفت این رسول رب العالمین است
خواهد فرستاد این را خدا تعالی تا رحمت باشد جهانیان را هر آئینه وقتیکه شما آمدید نه ماند هیچ سنگی و نه درختی
مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کند مگر پیغمبر را و هر آئینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت
ابوطالب را اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بمکه باز فرستاد بعد ازان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجهؓ در مال
تجارتی که برای خدیجه بود پیش ازان که در عقد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آید پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد سپاس خدای تبارک وتعالی، کشانیدهٔ دریای عطا بخشندهٔ خلعتهای هدی، ودرود وسلام بر محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند هادی راه ظاهر مر آنکس را که راه راست جوید والزام
با هر بهمه هر کسے که از حد فرمان گذرد وبر آل واصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنان که زنده ساختند سنت ویرا
تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله لهما فی الآخرة والاولی که بعض اعزهٔ احباب
واجلهٔ اولی الالباب وفقهم الله لما یحب ویرضی وجعل مآلهم الی الدرجات العلی ازین فقیر ترجمهٔ کتاب نور
العیون فی تلخیص سیر الامین المامون که فراهم آوردهٔ علامهٔ زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس
ست قدس الله سره العزیز درخواستند از اجابت سئول ایشان چاره ندید ودر بعض مواضع بسبب ضعف
روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب بزیادت ونقص وتبدیل تصرف کرد تقبل الله ذلک
منی ومنه وجعله خالصا لوجهه الکریم انه قریب مجیب روف رحیم وسمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون +
پیغامبر ما محمد ست صلی الله علیه وسلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر
بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه ست وما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار ست

کردند از انجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر و طایف و لعولی در وادی
القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و بود بعوث آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب به پنجاه و
بعث عبارت ازانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری بجانبی فرستند و خود دران لشکر نباشند و
حج گزاردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان که حج فرض شد یکبار و قبل ازان دو بار حج گزارده بودند
و بیرون آمدند از خانهٔ خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد ازان که شانه کردند و روغن و خوشبوے در بدن
مالیدند پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند امشب بمن آینده آمد از جانب پروردگار
من و گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عُمرةٌ فی حجةٍ حاصل معنی این کلمه آنست که نیت حج و عمره هر دو
کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه
روز یکشنبه وقت صبح از جانب کداء و طواف کردند برای قدوم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و با آهستگی
رفتند چهار بار بعد ازان بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میدویدند در وسط وادی بعد ازان امر کردند کسانی را
که هدی همراه خود نیاورده بودند با آنکه فسخ کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس
چون روز ترویه رسید و آن تاریخ هشتم ست از ماه ذیحجه متوجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه
و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرفه خیمه برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وادی نمره
که طرف وادی عرفات ست زده بودند پس دران خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زائل
شد آنجا خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعة جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان روان شدند
بسوی موقف که وسط وادی عرفات ست و آنجا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد
ازان روان شدند (جبل الرحمة) بسوی مزدلفه بعد غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد ازان وقوف
کردند در مشعر الحرام تا آنکه روشن شد وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس
انداختند (جبل قزح) در جمرة العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاده هر سه جمره را هفت
هفت سنگریزه ابتدا میکردند بان جمره که متصل خیف ست و خیف زمین نشیب را گویند و مراد این جا
جائی ست که مسجد منی دران واقع ست بعد ازان بجمره میانه بعد ازان بجمرهٔ عقبه و دراز میکردند دعا را نزدیک
جمرهٔ اولی و ثانیه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نحر کردند در اول روز (یعنی) از ایام منی و روان شدند بسوی کعبه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیر سایهٔ درختی نزدیک صومعه راهبی پس گفت آن راهب که فرو نیامده است به این
درخت هیچگاه مگر پیغامبر و می گفت میسره که چون نیم روز میشد و گرمی بنهایت میرسید دو فرشته فرود می آمده و بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سایه می کردند و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان سفر رجوع کردند در نکاح آوردند خدیجه
بنت خویلد را و دران حال عمر شریف بست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و
چون عمر شریف به سی و پنج سال رسیده حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بدست شریف خود و چون
عمر شریف بچهل سال و یک روز رسید خدایتعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فرستاده به نبوت و انذار و بشارت و آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اِقْرَأ یعنی بخوان فرمودند من خواننده نیستم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت رسید مشقت من بعد ازان مرا بگذاشت
پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ در بر گرفت و در نوبت سوم گفت اقرأ باسم ربک
الذی خلق تا قوله تعالی ما لم یعلم و ابتداء نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد
ازان بیانگ بلند اظهار کردند حکم خدایتعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکوخواهی قوم دریغ نداشتند
اهل مکه از دعوت ابید الشی باید ابر خاستند و محاصره کردند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در شعب پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اقامت کردند در انجا در محاصره مدتی کم از سه سال و اهلبیت نیز در محاصره ماندند بعد ازان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره و دران وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان
به هشت ماه و بست و یک روز وفات یافت ابوطالب و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب بسه روز و چون عمر
شریف به پنجاه سال و سه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند
و چون عمر شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدایتعالی آن حضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست
از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان براق حاضر کردند پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بران سوار شدند بعد ازان برداشته شدند آن حضرت صلی الله علیه وسلم سوی آسمانها
و فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی
مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده
سال تمام بعد ازان متوفی شدند هم در انجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطوله
توان یافت و بود غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین مدت بیست و پنج بقولی بیست و هفت کارزار

غار حرا بود و آن کوهیست بجانب شرقی مکه که در آن غاریست

وسخی ترین وکریم ترین ایشان هرگز نه بود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهیم وشب نمی ماند در خانهٔ آن حضرت ﷺ دیناری ونه درهمی واگر باقی می ماند چیزی ونمی یافتند کسی را که بگیرد وبناگاه شب می شد هرگز بخانهٔ خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از ان چیز وبرسانند آنرا بمستحقان وهرگز نمی گرفتند از انچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یکساله اهل خود از ارزان ترجنسی که بدست می آمد مثل خرما وجو بعد از ان ایثار میکردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیانا محتاج می شدند بقوت پیش از گذشتن سال وآن حضرت ﷺ بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن ووفا کننده ترین ایشان در عهد ونرم ترین ایشان در خصلت ونیکوترین ایشان در صحبت وحلیم ترین مردم وباحیاتر از دختر ناکدخدا که در پردهٔ خود باشد وفرو اندازندهٔ نظر بر زمین بود نظر آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاده تر از نظر آن حضرت بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوشهٔ چشم بود وبودند بسیارترین مردم با عتبار تواضع قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده ومشفق ترین مردم بر خلق الله کج میساختند آوندرا برای گربه پس برنمیداشتند آن را تا وقتیکه سیراب شود آن گربه از غایت شفقت وبودند عفیف ترین مردم یعنی شهوات ولذات بر نفس نفیس غالب نبودند وبسیارترین مردم در گرامی داشتن یاران خود دراز نمیکردند پائی مبارک خود را درمیان ایشان وجای را فراخ میساختند چون بسبب ازدحام تنگ میشد وزانوی آنحضرت صلعم بیشتر نمی شد از زانوی همنشین خود هرکه آنحضرت را بناگاه دیدی هیبت خوردی وهرکه صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلعم رفیقان بودند که پیوسته گرداگرد آنحضرت صلعم بودندی اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدندی تا سخن آنحضرت صلعم شنوند واگر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان آنحضرت صلعم ابتدا بسلام می کردند با هرکه ملاقات می نمودند وتزئین وتجمل میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس وشانه ومثل آن وخبر میگرفتند از اصحاب وسوال میکردند از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند واگر در سفر رفته بودی برای او دعا میکردند واگر مرده بودی در حق وی انا لله وانا الیه راجعون میگفتند واز پس او دعا میفرستادند واگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بر وی در خانهٔ وی وبرون می آمدند بسوی باغهای یاران خود ومیخوردند ضیافت ایشان را واستمالت میکردند دل اشراف قوم را وگرامی میداشتند اهل فضل را ودریغ نمیداشتند تازه روئی از هیچکس وقبول میکردند

وطواف کردند هفت شوط بعد ازان بسقایه آمدند وآنجائیست که آب زمزم دران جمع میکنند پس ازانجا
(یعنی طواف زیارت۱۲) (دوره هندی پهیره گویند۱۲)
آب خواستند وتناول فرمودند بعد ازان بمنی رجوع کردند وچون سوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند و
به محصب فرود آمدند وازانجا امر کردند عائشه رضی الله عنها را که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کنند بعد ازان
امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن وطواف وداع کردند ومتوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آن حضرت
(طواف صدر۱۲)
صلی الله علیه وسلم پس چهار بودند همه در ماه ذی قعده وبودند آنحضرت صلعم میانه قد سفید رنگ آمیخته
بسرخی درمیان هر دو شانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری بعد بود موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسیدند
بنرمهٔ گوش وبحد پیری نرسیده بودند در سر وریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببست موی سفید بودند
پر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند ماه شب چهاردهم نیک تن ومعتدل بدن بودند
اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم مهابت وبزرگی واگر سخن میگفتند ظاهر می شد بر آنحضرت
صلعم لطف ونازکی اگر کسے از دور میدید جمال ونازکی ادراک میکرد واگر از نزدیک میدید ملاحت وشیرینی
می فهمید شیرین گفتار بودند آنحضرت صلعم وکشاده پیشانی دراز وباریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم رخساره
کشاده دهان روشن وکشاده دندان میان دو شانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم نبوت بود می گفت
صفت کنندهٔ آن حضرت صلعم که ندیده ام پیش ازان حضرت صلعم ونه بعد آنحضرت صلعم مثل آن حضرت و
آن حضرت صلعم فرمودند نام من محمد است واحمد وماحی که بسبب من نابود می کند خدای تعالی کفر را وحاشر
که پیش از همه محشور خواهم شد وعاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد ودر روایت دیگر مقفی ونبی التوبه ونبی الرحمة
ونبی الملحمه نیز آمده وخدایتعالی آن حضرت صلعم را اسمی ساخت به بشیر ونذیر ورؤف ورحیم ورحمة للعالمین ومحمد و
احمد وطه ویس ومزمل ومدثر وعبد در آیه سبحان الذی اسری بعبده لیلاً وعبد الله در آیه وانه لما قام
عبد الله یدعوه ومنذر در آیه انما انت منذر واسمای دیگر نیز علما ذکر کرده اند واین اسما همه
بیان صفات آن حضرت ست صلعم وسوال کرده شد عائشه رضی الله عنها از خلق آن حضرت صلی الله
علیه وسلم گفت بود خلق آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرآن مجید بخشم می آمدند بروفق غضب قرآن وخوشنود
می شدند بر حسب خوشنودی قرآن وبخشم نمی آمدند برای نفس خود وانتقام نمی کشیدند برای نفس خود
لیکن وقتیکه ضائع کرده می شد حقے از حقوق خدایتعالے انتقام می کشیدند محض برائے خدا وچون
بخشم می آمدند هیچکس تاب خشم آن حضرت صلے الله علیه وسلم نمیداشت وبودند آنحضرت صلعم شجاع ترین مردم

بیان صفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم

و در میگذشتند و عیادت بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان همنشینی میکردند
و بر جنازهٔ ایشان حاضر میشدند و حقیر نمی دانستند هیچ فقیر را بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ
پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی را اگرچه اندک باشد و بنکوهش یاد نمی کردند
از ان نعمت هیچ خصلت را هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند والا
ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی هیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگذشت
در غیر عمل برای خدا تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار
کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وے قطع رحم باشد و اگر قطع رحمے بود از وی دورترین مردم بودندی
یعنی بابلغ وجوه از وی احتراز میکردند و میدوختند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامهٔ خود را و سوار میشدند
بر اسپ و استر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام وغیره آن را و مسح میکردند روے
اسپ خود را بگوشهٔ آستین خود یا بگوشهٔ چادر خود و آنحضرت دوست می داشتند فال را و ناپسند میکردند
طیره را و فال عبارت از ان ست که کسی چون بکارے متوجه شود و کلمهٔ نیک بگوش وے رسد مثل یا راشد
و یا سالم یا استماع آن خوش وقت شود و طیره عبارت از شگون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب
راست و چپ یا آواز کردن زاغ و مانند آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند
میفرمودند الحمد لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزے که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله
علی کل حال و چون بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طعام برداشته میشد میفرمودند
الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وارونا وجعلنا مسلمین و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم رو بقبله بودی
بسیار میکردند ذکر و کم میگفتند سخن بیهوده و دراز میکردند نماز را و کوتاه می ساختند خطبه را و طلب
مغفرت می کردند از خداے تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده می شد سینهٔ مبارک را در حال نماز
آوازی مثل آواز جوش دیگ مس بسبب بکا و آنحضرت صلعم روزه میداشتند روز دوشنبه و روز پنجشنبه
و سه روز از هر ماه و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه بے روزه باشند و هیچ ماهی بیرون رمضان
چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که در خواب میرفتند
چشمان آن حضرت صلے الله علیه وسلم و نمی خفت دل آنحضرت صلعم بسبب انتظار وحی و متوجه شدن

حذر وعذر آرنده توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند
هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلعم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیگذاشتند هیچکس را
که پیاده رود همراه آنحضرت صلعم وقتیکه سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع
کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آن حضرت صلعم بودی و
آنحضرت را صلعم غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران جماعه بلندی و تمیز نمیکردند خوردنی
و پوشیدنی انس گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتم
با آنحضرت صلعم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم مرا بسیار بود از خدمت من آن حضرت صلی الله علیه وسلم
را هیچگاه نه گفتند مرا اف و آن کلمهٔ تنگدلی و ناخوشی ست و نه فرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی
بهندی اهون ۱۲
را که نکردم چرا نه کردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن گوسفندی
پس شخصی گفت ذبح این بر ذمهٔ من دیگری گفت پوست کندن این بر ذمهٔ من دیگری گفت پختن این بر ذمه
من آنحضرت صلعم فرمودند هیمه آوردن همه بر ذمهٔ من آن جماعه عرض کردند که بجای آن حضرت صلعم ما
چوب ۱۲
این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد و لیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم
و بلندی جویم بر شما هر آئینه حق تعالی مکروه میدارد از بنده خود این خصلت را که متمیز باشد از میان یاران
خود بعد از ان ایستادند و جمع کردند هیمه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری پس فرود آمدند از اشتر بسوی نماز بعد
از ان رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب آنحضرت صلعم عرض کردند یا رسول الله کجا میروید فرمودند میخواهم
که بند کنم پای شتر خود را عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان اگرچه
در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بمجامع
می نشستند همانجا که منتهی میشد مجلس یعنی اول که بمجلس رسیدند همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند و بهمین
خصلت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکرام و توجه
مبذول میداشتند نمیدانست همنشین آنحضرت صلعم که کسی گرامی ترست از وی نزدیک آنحضرت صلعم یعنی بوجهی
با هر یکی بشاشت میکردند که هر کسی میدانست که وی گرامی ترست و اگر کسی با آنحضرت صلعم می نشست آنحضرت صلعم
بر نمیخاستند از ان مجلس تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب اذن می کردند از وی و روبروی
کسی سخنی گفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابله نمی کردند بد خوئی و بی ادبی کسی را بمانند آن بلکه عفو میکردند

سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود بخطوط سرخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله
بود در خنصر دست راست وگاهی در خنصر دست چپ وخنصر نام خردترین انگشتان است و دوست میداشتند
خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هر آئینه الله تعالی نهاده است لذت من در زنان
و خوشبو و گردانیده ست سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه و آن
خوشبوئی ست مرکب و نیز مشک را تنها و بخوری گرفتند از عود و کافور و سرمه میکردند باثمد و آن
قسم اعلی ست از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی
سرمه می کردند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند دهن را در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند
(روغن زیت وغیره ۱۲)
یک روز در میان و سرمه میکردند برعایت عدد طاق و دوست می داشتند ابتدا کردن از جانب
راست در شانه کردن و نعلین پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار و نظر می کردند در آئینه و در
سفر از آن حضرت جدا نمی شد چند چیز شیشهٔ دهن و سرمه دان و آئینه و شانه و مقراض و مسواک و
سوزن و رشته و آن حضرت صلعم مسواک میکردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون
بتهجد برمیخاستند و وقت برآمدن برای نماز صبح و آن حضرت صلعم حجامت می کردند یعنی خون میکشانیدند
و آن حضرت مزاح میکردند و نمی گفتند در مزاح مگر سخنی راست یکبار شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا
(خوش طبعی ۱۲)
رسول الله سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچهٔ مادهٔ شتر گفت بچه مرا نتواند برداشت آن زمان
دیگر گفتند نمی باشد شتر مگر بچهٔ مادهٔ شتر و دیگر بار زنی بخدمت آن حضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر
من بیمار است و وی حضرت را صلعم می طلبد فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی ست مراد
آن حضرت صلی الله علیه وسلم سفیدی بیغوله چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع نظر باشد فهمید پس
بازگشت آن زن و بکشاد چشم شوهر خود و شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر داده
مرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم که در چشم تو سفیدی ست شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی
و زن دیگر بخدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی
تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
کنان از مجلس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بازگشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت
در حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت درآید هر آئینه خدا تعالی میفرماید انا انشأنا

بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلعم و غطیط از آنحضرت ظاهر نمیشد و آنصوت
(آواز دم گرفتن ۱۲) (یعنی خراطه ۱۲)
منکرست که از بعض خفتگان شنیده میشود و چون میدیدند در خواب چیزی که پسند نمیکردند می گفتند هو الله
لا شریک له و چون بمحل خفتن آرام میگرفتند میگفتند رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند
می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور و نمیخوردند صدقه و تناول میکردند هدیه را و صدقه
آنست که برای طلب ثواب بفقیران دهند و خصوصیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست که برای اکرام
این شخص باشد و اگر کسے هدیه بخدمت آنحضرت صلے الله علیه وسلم میفرستاد آن حضرت صلے الله علیه وسلم بمقابله
آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکردند و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت
جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بیطاقت نشوند خدا تعالے آن حضرت را صلعم کلید خزانهاے زمین عطا کرده
بود پس آن را قبول نه کردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت صلعم خورده اند نان با سرکه و فرمودند نیک
نان خورش ست سرکه و خورده اند گوشت ماکیان و حباری و آن طائری ست معروف و دوست میداشتند
(سرخابه ۱۲)
کدو را و گوشت دست بز و فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید او را هر آئینه که وی درخت مبارک ست
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخوردند بسه انگشت و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آن حضرت
(ابهام و سبابه و وسطی ۱۲)
صلے الله علیه وسلم خورده اند نان جو را با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ را با خرمای تر و خرما
را با مسکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شهد و آب نشسته میخوردند و درمیان آب نوشیدن سه بار آوندرا از
دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را باصحاب عنایت کنند از جانب راست خود
شروع میکردند یکبار شیر آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزے ماکولات خورد باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا
منه و هر که شیر آشامد باید که بعد از آن بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و فرمودند نیست چیزے که کفایت
کند بجاے خوردنی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم می پوشیدند جامه پشمین و
در پا میکردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند در پوشیدنی و بهترین جامه ها نزدیک آنحضرت
صلعم قمیص بود و چون جامه نو می پوشیدند می گفتند اللهم لک الحمد کما البستنه و اسالک خیره و خیر
ما صنع له و خوش می شدند از جامه های سبز و احیانا تا یک چادر می پوشیدند که جز آن بر آن حضرت نبود
می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزاردند در آن یک چادر باین کیفیت و آن حضرت صلعم
دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا درمیان دو شانه خود یعنی شمله و می پوشیدند روز جمعه چادر

افتاد او مکاتبتش ساخت پس بخدمت آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن
خوش شکل بود آنحضرت فرمودند آیا نکنم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهم ترا وی
با نیمعنی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات یافت
سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد حضرت هارون بود اسیر شد در غزوهٔ خیبر
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزادش کردند و آزاد کردن مهر او ساختند وفات یافت سال پنجاهم و
بنکاح آوردند میمونه را و وی خاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس ست وفات یافت همانجا که
آنحضرت آنجا او را بنکاح آورده بودند نام آن موضع سرف ست سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم
و بر تقدیر اخیره آخر ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد و وفات این جماعه مذکورات آنانند که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم باقی
مانده بودند غیر خدیجه و بنکاح آوردند زینب بنت خزیمه را سال سوم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زنده نماند مگر اندکی دو ماه یا سه ماه آنگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آن حضرت صلعم آنها
را بنکاح آوردند یا خطبه کردند و این امر بانجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را بنکاح آوردند و چون آیهٔ تخییر نازل شد وی را مخیر کردند در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت او را جدا ساختند بعد از آن پشک شتر
التقاط میکرد و گفت من بدبختم که اختیار کردم دنیا را و از آنجمله شراف خواهر دحیه کلبی بزنی خواستند او را
و دخول نکردند و خوله بنت هزیل و وی همان است که بخشیده نفس خود را بآن حضرت صلی الله علیه وسلم
یعنی بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسما جونیه گویند چون آنحضرت خواستند
که دست بوی رسانند گفت اعوذ بالله منک بخدا می پناهم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفارقت کردند
و عمره بنت یزید زنی از غفار و عالیه بنت ظبیان و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت وی
بمرد پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آن حضرت خواستند که
نزدیک شوند فرمودند هبی لی نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن رئیسه نفس خود را ببازاری میدهد پس
آنحضرت او را جدا ساختند و خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبود
چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده

بیان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا معنی این آیت بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را دختران جوان والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخست در عقد نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را وسابقا این قصه مذکور شد بعد ازان سوده بنت زمعه را و وی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد وآنحضرت خواستند که طلاق دهند وی را پس نوبت خود بعائشه داد و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آنست که برانگیخته شوم در ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان عائشه بنت ابی بکر صدیق را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت بدو سال وبقولی پیش از هجرت بسه سال در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نه ساله بود وآنحضرت وفات یافتند و وی هیژده ساله بود و وی وفات یافت بمدینه هفدهم رمضان سنه پنجاه وهشتم و در بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ بکر را بجز عائشه تزویج نکرده اند و کنیت وی ام عبد الله است بعد ازان حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بروایتی آمده که آنحضرت وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت که خدایتعالی شمارا میفرماید که رجعت کنید زیرا که حفصه بسیار روزه دار و نمازگزار است و بروایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجعت کردند بجهة مهربانی بر عمر رضی الله عنه والله اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی در آنوقت در حبشه بود و مهر داد او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نجاشی پادشاه حبشه چهار صد دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان وبقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل وچهارم و بنکاح آوردند ام سلمه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وے آخرین ازواج آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در وفات وبقولی آخرین همه میمونه بوده است و بنکاح آوردند زینب بنت جحش را و وی دختر عمه آنحضرت بود و اولا در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلعم آمد بعد ازان وے طلاقش داد آنگاه در ازواج طاهرات داخل شد وفات یافت بمدینه سال بستم و وی اولین ازواج آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در وفات بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و اولین کسے است که برداشته شد بر نعش مراد از نعش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گهواره تا باستر تر باشد و بنکاح آوردند جویریه بنت حارث را و وی در غزوه بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس

و ابو کبشه و وی در بدر حاضر بود و روزی که عمر رضی الله عنه خلیفه شد وفات یافت و انیسه و شقران
بقولی وی را آنحضرت صلعم وارث شده بودند از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمن بن عوف خرید
کردند و رباح و یسار و او را عرنیون کشتند و ابو رافع وی را عباس بخدمت آن حضرت صلی الله علیه
وسلم گذرانیده بود وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آزاد ساختند و در نکاح
وی دادند سلمی را که مولاة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود پس از وی پسری متولد شد عبد الله نام که نویسنده
امیر المومنین علی بود و ابو مویهبه و فضاله و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آزاد کرده بودند و مدعم که او را رفاعه جذامی گذرانیده بود و وی کشته شد در غزوه وادی
القری و کرکره و او را هوذه بن علی یمامی پیشکش فرستاده بود آنحضرت او را آزاد ساختند و زید جد هلال
بن یسار و عبید و طهمان و مابور قبطی از هدیه مقوقس و واقد یا ابو واقد و هشام و ابو ضمیره وی از فی بود
در روز حنین او را آزاد ساختند و ابو عسیب احمر نام و ابو عبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود بعد از آن
او را آزاد کرد و شرط نمود مادام که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کند گفت اگر شرط نمیکردی نیز مفارقت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیکردم و ابو هند و انجشه که حدی میگفت شتران را و ابو امامه و بعض اهل سیر شش
ازین شمرده اند **اسامی کنیزگان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلمی و ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیره
و ماریه و شیرین و ام ایمن که برکة نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و شمشون
کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خضره و خویله **اسامی خادمان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم انس
بن مالک و هند و اسماء دختران حارثه و ربیعة بن کعب اسلمی و عبد الله بن مسعود و عقبة بن عامر و بلال و
سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود و بکیر بن شداخ لیثی و ابوذر غفاری **اسامی
نگاهبانی** کنندگان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان بن
عبد قیس و محمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر روز خندق و عباد بن بشیر و سعد بن ابی
وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری و چون این آیت نازل شد واللّٰه یعصمک من الناس
موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند **اسامی ایلچیان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب پادشاهان
روزگار عمرو بن امیه را بسوی نجاشی فرستادند و نجاشی لقب کسی ست که پادشاه حبشه باشد و نام وی اصحمه
بود و ترجمة اصحمه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر دو چشم خود و فرود

ف کنیزگان آنحضرت صلعم

ف خادمان آنحضرت صلعم

ف پاسبانان آنحضرت صلعم

ف اسامی ایلچیان آنحضرت صلعم

فصل در بیان اولاد آنحضرت

ازین آنست که گاهی بیمار نشده ست فرمودند او را نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر ازدواج آن حضرت پانصد درهم هر زنی را واین قول صح اقوال ست مگر صفیه وام حبیبه چنانکه گذشت

از اولاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی قاسم ست وکنیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنام وی بود پس آنحضرت را ابوالقاسم میگفتند وعبدالله که طیب وطاهر هر دو لقب وی ست وبقولی طیب غیر طاهر بود وزینب ورقیه وام کلثوم وفاطمه خرد ترین دختران آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود واین پسران هر دو پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند ومسلمان شدند واین جماعه همه از بطن خدیجه بودند بعد از آن از بطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا شد وطفل هفتاد روزه شده درگذشت وبقولی هفت ماهه وبقولی هیزده ماهه واولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند الا فاطمه که وفات وی بعد آنحضرت بود بشش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص بود بزاد برای وی پسری علی نام که در حالت صغر درگذشت و دختری امامه نام که چون جوان شد امیر المومنین علی او را بنکاح آورد بعد از فاطمه وبعد علی مغیره بن نوفل بن الحارث بنکاح آورد واز وی پسری زاد یحیی نام وفاطمه رضی الله عنها در نکاح امیر المومنین علی بود بزاد برای وی حسن وحسین ومحسن و رقیه وزینب وام کلثوم محسن در صغر درگذشت ورقیه نیز قبل بلوغ درگذشت وزینب را عبدالله بن جعفر بنکاح آورد پس بزاد برای وی پسری علی نام ونزدیک وی بمرد وام کلثوم را بنکاح آورد امیر المومنین عمر پس پسری زید نام برای او بزاد وبعد عمر عون بن جعفر بزنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبدالله بن جعفر ورقیه بنت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود پس بزاد برای او پسری عبدالله نام در صغر سن بگذشت ورقیه وفات یافت روزی که زید بن الحارث بشارت فتح بدر بمدینه آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد ام کلثوم را ووی نیز در عقد عثمان متوفی شد در ماه شعبان سال نهم وپیش از عثمان رقیه نزدیک عتبه و ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو پسران ابو لهب بودند

اسامی اعمام وعمات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حارث وقثم وزبیر وحمزه وعباس وابوطالب وعبد الکعبه وحجل وضرار وغیداق وابولهب وصفیه وعاتکه واروی وام حکیم وبره وامیمه ازین جماعه اسلام آوردند سه کس حمزه و عباس وصفیه

(بفتح حاء مهمله وسکون جیم نام او مغیره بود)

اسامی موالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم زید بن الحارثه وپسر وی اسامه وثوبان

زید اسامی دواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اسپان ده راس بودند و اینجا اختلاف هم ست
سکب و بر وی روز احد سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست راست که برنگ بدن بود و او را
فرسی مناسب و هموار بدن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوش وقت
شدند دوم مرتجز و همان ست آنکه خزیمه بن ثابت در حق او گواهی داد و لزاز از هدایای مقوقس و لحیف هدیه ربیعه
و ظرب هدیه فروه جذامی و ورد هدیه تمیم داری و ضریس و ملاوح و سبحه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند
و سبقت کردند بران سه بار پس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند ما انت الا بحر و بحر اسپ کشاده گام
و جلد رو را گویند و از استر سه راس دلدل از هدایای مقوقس و وی اول استری ست که در اسلام بر وی سوار شدند
و فضه قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و آیلیه هدیه پادشاه ایله و در سرکار آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز گوشی
بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده نشده که از جنس گاو چیزی در سرکار آن حضرت بوده باشد و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بیست ناقه شیردار بودند در غابه و آن موضعی ست قریب مدینه و هدیه فرستاد بسوی
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن عباده ناقه شیردار از مواشی بنی عقیل و نزدیک آن حضرت صلی الله علیه
وسلم ناقه بود قصوی نام که بر وی هجرت کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم الا قصوی گویند عضبا و جدعا نیز نام وی ست یکبار روزی باشتر اعرابی دوانیدند شتر
سبقت کرد و این معنی بر مسلمانان شاق آمد آنحضرت صلعم فرمودند لازم هست بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا
غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت صد راس از بز میبود و بزی بود که برای شیر
خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص مهیا کرده بودند و خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نه شمشیر بودند از انجمله ذو الفقار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم بخواب دیدند گویا در طرف وی شکستی افتاده ست و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و
آن صورت روز احد متحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و بتار و حتف و از انجمله
شمشیر یا مخذم و رسوب بود و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که سعد بن عباده گذرانیده
بود و قضیب که وی اول شمشیری ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حمایل کردند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چهار نیزه بود نام یکی مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که بر داشته
میشد و بر وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین و چوبکی بود سر کج بقامت یک ذراع و نیم عصا که وی را

آمد از تخت و لشست بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیوة آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم سال نهم پس آنحضرت صلعم غائبانه بروی نماز جنازه گزاردند و دحیۂ کلبی را بسوی پادشاه روم روی هرقل نام داشت پس ثابت شد نزدیک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قصد اسلام کرد قوم وی باوی موافقت نکردند و ترسید از انکه اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد اللہ بن حذافه را بسوی کسرے پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامۂ آنحضرت را پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند خدا تعالے پاره پاره کناد پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد و حاطب ابن ابی بلتعه را بسوی مقوقس فرستاد و مقوقس لقب کسی ست که مصر و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزدیک آمد باسلام و هدیه فرستاد بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ماریه قبطیه و شیرین و استر سفید که دُلدُل نام داشت و بقولے هزار دینار و بیست جامه نیز و عمرو بن العاص را بسوی جیفر و عبد اللہ پسران جلندی پادشاهان عمان پس هر دو مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از انکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمرو در میان ایشان می بود تا آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وفات یافتند و سلیط بن عمرو را بسوے هوذة بن علی رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط کرد و بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفته فرستاد که چه نیک چیز ست آنچه تا بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف در امر خلافت دهید پس آنحضرت صلعم قبول نه فرمودند و هوذه مسلمان نشد و شجاع ابن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه بلقا که شهریست از شام پس بر تافت نامۂ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و گفت من با لشکر و انه آن جهته میشوم پادشاه روم از یمعنی منع کرد و مهاجر بن امیه را بسوی حارث حمیری در یمن فرستاد و علاء بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان** آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خلفاء اربعه و عامر بن فهیره و عبد اللہ بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس و خالد بن سعید و حنظلة بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرحبیل بن حسنه **اسامی نجبای** آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آنانکه بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبد اللہ بن مسعود و عمار و بلال **اسامی عشره مبشره** خلفاے اربعه و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبید اللہ و ابو عبیدة بن الجراح و سعید بن

بایمان و عام پرساختند وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند قوم را از قصهٔ اسرا و رفتن به بیت المقدس
پس کفار تکذیب کردند و بعض علامات بیت المقدس که آنحضرت صلعم آنها را تامل نفرموده بودند پرسیدند پس
خدایتعالی بیت المقدس را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منکشف ساخت تا هرچه آن قوم می پرسیدند آنحضرت صلعم
بواقعی بیان میفرمودند وازانجمله شگافته شدن ماه است وازانجمله آن است که قریش بایکدیگر عهد بستند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را بکشند چون آنحضرت صلعم برآمدند اینجماعه نظر بر زمین افگندند و اذقان ایشان بر سینه های ایشان
افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمدند و بر سر ایشان ایستادند و یک مشت خاک گرفتند و فرمودند که
شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید چیزی ازان سنگریزه ها بکسی از ایشان مگر که کشته شد
روز بدر وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز حنین انداختند یکمشت خاک در روی دشمنان
پس خدایتعالی آنجماعه را هزیمت داد وازانجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار پنهان شدند
عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست وازانجمله آنست که چون سراقه بن مالک
تعاقب آنحضرت صلعم کرد وقت هجرت غرق شدند قوائم اسپ او در زمین سخت وازانجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دست خود رسانیدند به پشت بزغاله که هنوز نر بوی نرسیده بود پس شیر داد آن بزغاله
و همچنین بز ام معبد شیر داد حال آنکه شیر ده نبود وازانجمله آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند
برای عمر رضی الله عنه که خدایتعالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد وازان جمله آنست
که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدایتعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود
در چشم ایشان افگندند حال آنکه ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچگاه [ازچشم ایشان]
بعد ازان درد چشم ایشانرا عارض نگشت وازانجمله آنست که بچشم قتاده بن النعمان زخم رسید و آب شد
بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین
چشمان او و باجمال ترین آنها شد وازانجمله آن ست که دعا کردند آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای
عبدالله ابن عباس که خدایتعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد
وازانجمله آنست که دعا کردند به برکت در خرماهای جابر و وی بغایت قلیل بود پس جابر ازان حق غرما ادا
ساخت و سیزده وسق باقی ماند وازانجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس ازان با
از همه بیشتر میرفت وازانجمله آنست که دعا کردند برای انس رض بطول عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد

عرجون میگفتند و عصای باریک که او را ممشوق میگفتند و چهار کمان و یک ترکش و ترسی که بر وی صورت کرکس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برسم هدیه آمد آنحضرت صلعم دست خود را بر وی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت رضی الله عنه نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سیم بود و در میان نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی ست که نزدیک مقبض از سیم و جز آن سازند و نعل چیزی ست که جانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت دو زره بودند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده بودند یکی سعدیه و دیگر فضه و زرهی بود که او را ذات الفضول میگفتند پوشیده بودند آنرا در روز حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم زره حضرت داود علیه السلام بود آنکه ایشان روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را ذو السبوغ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم کمربندی بود از ادیم در وی سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود و چون آنحضرت وفات یافتند گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعی ست از چادرهای یمن و ازاری یمانی و دو جامه صحاری و قمیصی صحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادر علمدار و گلیمی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار و لحافی رنگین بورس و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه عاج و سرمه دان و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از چرم بود و حشو آن بجای پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که سه موضع بصفائح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ و آوندی کلان از صفر که در وی حنا و وسمه بیاساختند تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بر سر می نهادند وقتی که در سر اثر حرارت می یافتند و پیاله بود از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان و پیمانه بود که بوی صدقه فطر می پیمودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری بود از سیم که نگین وی هم از وی بود بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند و بقولی وی از آهن بود و جای وصل نگینه با حلقه بسیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو موزه ساده هدیه فرستاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گلیمی بود سیاه و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت دو جامه بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه ها که سائر ایام می پوشیدند و رومال بود که می مالیدند آنرا بر روی بعد وضو **و از جمله معجزات** آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن است و او بزرگترین معجزه هاست هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتوانند آورد و خبر داد از اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شق صدر است که در زمان خردسالی ملائکه سینه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم شگافتند و

[Margin notes:]
لم و پیست
اِنفعنی بہا بیت
یعنی دوشی کہ در
پیش باشد
زنان جامہ
بہ سر کردہ شدہ
درزی

ف
معجزات
آنحضرت
صلعم

واز انجمله آنست که خبر دادند باآنکه جماعهٔ از امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دریا غزا (جنگ با کفار ۱۲) خواهند کرد و ام حرام از ایشان ست پس همچنان واقع شد واز انجمله آنست که خبر دادند که عثمان را رضی الله عنه بلاے شدید پیش خواهد آمد پس اینصورت واقع شد و در همان بلا مقتول شدند واز انجمله آنست که انصار را فرمودند که شما را پیش آید بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح خواهند داد پس این صورت در زمان معویه رضی الله عنه واقع شد واز انجمله آنست که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزند من سید ست و نزدیک ست که خدا یتعالی صلح افگند بسبب وی درمیان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان واقع شد واز انجمله آنست که آنحضرت صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب شقی که کشته شد وباآنکه کشندهٔ او کیست و وی در صنعا بود که شهری ست به یمن واز انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند ثابت بن قیس را یعیش حمیدًا ویقتل شهیدًا زندگانی کند درحالیکه ستوده باشد وکشته شود درحالے که شهید باشد پس شهید شد روز یمامه واز انجمله آنست که مرتد شد مردی و پیوست بمشرکان پس خبر رسید بآن حضرت صلی الله علیه وسلم که او بمرد فرمودند که زمین او را قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن میکردند زمین او را بیرون می انداخت واز انجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام میخورد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند بدست راست بخور او بهانه کرد که نمی توانم که بدست راست خورم فرمودند توانائی مباد ترا پس بعد از ان نتوانست که دست راست بردارد بسوی دهان خود واز انجمله آن ست که داخل شدند روز فتح مکه در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه معلق بودند و بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک و میفرمودند جاء الحق وزهق الباطل و آن بتان می افتادند واز انجمله ست قصهٔ مازن بن عضوبه وحاصل قصه آنست که وی از جوف صنمی این کلمات بشنید یَا مَازِنُ اِسْمَعْ تُسَرّ + ظَهَرَ خَیْرٌ وَبَطَنَ شَرٌّ + بُعِثَ نَبِیٌّ مِنْ مُضَرْ + بِدِیْنِ اللهِ الْاَکْبَرْ + فَدَعْ نَحِیْتًا مِنْ حَجَرْ + تَسْلَمْ مِنْ حَرِّ سَقَرْ + وبار دیگر این کلمات شنید اَقْبِلْ اِلَیَّ وَاَقْبِلْ + تَسْمَعْ مَالَا یُجْهَلْ + هٰذَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ + بِوَحْیٍ مُنْزَلٍ + فَاٰمِنْ بِهٖ کَیْ تَعْدِلْ + مِنْ حَرِّ نَارٍ تُشْعَلْ + وَقُوْدُهَا بِالْجَنْدَلِ + واین معنی او را باسلام آورد واز انجمله ست قصهٔ سواد بن قارب وحاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن وے را از حوادث مستقبله خبر میداد جن وی سه شب وی را از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وآنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته می باید کرد خبر داد بموجب این خبر آمده مسلمان شد واز انجمله آنست که گواهی داد سوسمار به نبوت

وازانجمله آنست که استسقا نمودند پس پیوسته یکهفته باران می آمد بعد ازان دعا برفع باران کردند پس
منقطع شد سحاب فی الحال وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کردند بر عتبة بن ابی لهب
(حال آنکه از آسمان یک لقمه ست هم ظاهر نبود ۱۲)
بهلاک پس او را شیر بکشت در زرقاء از توابع شام وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی را
دعوت فرمودند باسلام گفت هیچ گواه هست برانچه میگوئید فرمودند آری این درخت گواهی خواهد داد بعد
ازان درخت را طلبیدند پس پیش آمد از وگواهی خواستند گواهی داد سه نوبت بعد ازان بجای
خویش رجوع کرد وازانجمله آنست که امر کردند دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق شدند
وازانجمله آنست که امر کردند انس را که برو بسوی درختهای چند از خرما وبگو ایشان را که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمایند شمارا که فراهم آئید پس بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس
را که ایشان را بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بخواب رفتند پس درختی زمین را کافته نزدیک آنحضرت صلعم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
(یعنی زمین را از هم جدا کرده ۱۲)
استاد چون آنحضرت صلعم بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختیست که اذن خواست
از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خدا تعالی او را اذن داد وازانجمله آنست که سلام کردند بر آن حضرت
صلی الله علیه وسلم سنگ ودرخت دران شبها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند که السلام علیک
یا رسول الله وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در مکه بر من
سلام میکرد پیش ازانکه مبعوث شوم وازانجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبر ساخته شد
ستونی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله وفریاد کرد وازانجمله آنست که تسبیح گفتند
سنگریزه در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهمچنین طعام تسبیح گفت وازانجمله آنست که کافران برای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشت بز زهر مختلط کردند پس خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آن بز که در وی
زهر است وازانجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند
وکار بسیار میفرمایند وازانجمله آنست که مادهٔ آهو بخدمت آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وی را از قید خلاص کنند تا شیر دهد دو بچه خود را بعد ازان باز آید پس آنحضرت صلعم او را خلاص ساختند
وا و لبشهادتین تلفظ کرد وازانجمله آنست که خبر کردند روز بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد وفلان آنجا
پس تجاوز نکرد هیچکس از ایشان ازان محل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او تعیین فرموده بودند

(حاشیه: له طلب باران نمودند و در آن جمعه حالی از ابر نیز بود کفار ... آسمان نبود ... وقت خطبه جمعه بود بسبب نبودن باران ۱۲)

بیان وفات شریف

یمامه آن را شنید پس آورد زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک مسیلمه کذاب و او دست رسانید
بسر او پس آن کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از آن جمله آن ست که بشکست
روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا کردند آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیخ هیمه پس گشت آن بیخ شمشیر
و ماند نزدیک او و از انجمله آنست که در خندق پشتهٔ پیش آمد که هر چند کلندی زدند در وی اثر نمی کرد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خودش زدند پس گشت تل که از هم پاشید و از آن جمله آن ست
که دست رسانید بپای ابی رافع که شکسته بود پس درست شد گویا هیچکاره (تودهٔ خاک ۱۲) بیماری نداشت و معجزات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ان زیاده تر اند که کتابی احاطهٔ آن کند یا دفتری جمع نماید و وفات
یافتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان که بشصت و سه سال رسیده بودند و غیر این نیز روایت
کرده اند در روز دوشنبه وقتیکه گرم شد چاشت بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز
و مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت بود نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیالهٔ
آب پس داخل میکردند در وی دست خود را و مسح میکردند بوی روی خود را و می فرمودند اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی
سَکَرَاتِ الْمَوْتِ خداوندا امداد کن مرا بر مشقتهای (تکالیف ۱۲) مرگ و چون مقبوض شدند حاضران آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را بچادر حبر (حبرهٔ نوعی ست از چادرهای یمن) پوشیدند و بقولی فرشتگان این چادر را انداخته بودند و در آنوقت بعض اصحاب از فرط
بیطاقتی انکار موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و این از عمرؓ منقول ست و عثمان رضی الله تعالی عنه
گنگ شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحابها هیچکس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی الله
تعالی عنهما نبود و بعد از ان مردمان از دروازهٔ حجره شنیدند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غسل ندهید
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طاهر و مطهر اند بعد از ان آوازهٔ دیگر شنیدند که آنحضرتؐ را غسل دهید که
گویندهٔ حرف اول شیطان بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات اِنَّ فِی
اللّٰهِ عَزَاءً مِّنْ کُلِّ مُصِیْبَةٍ وَّخَلَفًا مِّنْ کُلِّ هَالِکٍ وَّدَرَکًا مِّنْ کُلِّ فَائِتٍ فَبِاللّٰهِ فَثِقُوْا وَاِلَیْهِ فَارْجِعُوْا فَاِنَّ
الْمُصَابَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ ۵ معنیش آنکه نزدیک خدایتعالی دلاساست از هر مصیبت و عوضی ست از
هر میرنده و تاوانی ست از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمائید بتحقیق مصیبت
زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامهها از تن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کشند یا با جامهها غسل دهند پس خدایتعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واز انجملہ آنست کہ آنحضرت خورانیدند ہزار کس را از یک صاع جو در غزوۂ
خندق پس ہمہ سیر شدند وطعام زیادہ بود از حال اول واز انجملہ آنست کہ توشۂ لشکر بآخر رسید پس
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمع فرمودند بقایای توشہ ودعای برکت کردند بعد ازان قسمت کردند ازان
درمیان ہمہ لشکر پس کفایت کرد ہمہ را واز انجملہ آنست کہ آورد ابوہریرہؓ بخدمت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم یک مشت خرما وگفت یارسول اللہ دعا کن برای من درین خرما برکت پس دعا کردند ابوہریرہؓ
گفت ازان در انبان کردم وہر چند بر می آوردم تمام نمیشد چندین وسق در راہ خدا صرف کردم وہمیشہ
ازان میخوردم ومیخورانیدم تا آنکہ عثمان رضی اللہ عنہ کشتہ شد آنگاہ برکت مفقود گشت واز انجملہ
آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعوت کردند اہل صفہ را برای یک پیالہ از ثرید ابوہریرہ رضی اللہ عنہ
گفت کہ پیش می آمدم ومتعرض میشدم تا مرا نیز خوانند تا آنکہ برخاستند قوم ونبود در پیالہ مگر اندکے در کنارہای
وے پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را جمع کردند یک لقمہ شد آنرا بر انگشتان خود بنہادند و
فرمودند بخور برکت نام خدا گفت ابوہریرہ قسم بخدا کہ میخوردم ازان تا آنکہ سیر شدم واز انجملہ آنست
کہ جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ قوم آشامیدند ووضو کردند و
ایشان ہزار وچہار صد کس بودند واز انجملہ آنست کہ آوردند بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیالہ کہ
در وی فی الجملہ آب بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواستند کہ انگشتان خود را دران پیالہ نہند
وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہار انگشت دران نہادند وفرمودند یاران بیائید پس
ہمہ وضو کردند وایشان میان ہفتاد وہشتاد بودند واز انجملہ آنست کہ در غزوۂ تبوک وارد شدند بر
آبی اندک کہ یک کس را سیراب کند ولشکر تشنہ بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم پس گرفتند تیری از ترکش خود وفرمودند این تیر را دران آب بنہانید پس جوش زد آب وسیراب شدند
اہل لشکر وایشان سی ہزار کس بودند واز انجملہ آنست کہ شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ آب چاہ ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با جماعۂ از اصحاب تا آن کہ
ایستادند بر چاہ ایشان وآب دہن خود انداختند دران چاہ پس جاری شد آب شیرین ہر چند آب
می کشیدند منقطع نمی شد واز انجملہ آنست کہ آورد زنی بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کودک خود را
کہ کل شدہ بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس ہموار گشت موی سر او ودور شد بیمارے او واہل

وگویند که نمیدانستند که کیست گفت غسل دهید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در جامه های آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بیدار شدند و همچنان کردند و متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد آنجا اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد گفت صلی الله علیک لقد طبت حیاً و میتاً درود خدا بر تو باد پاکیزه در حال حیات و موت و تکفین کردند در سه جامه سفید سحولی و سحول نام دهی ست یمین در ان جامها کرته و دستار نبود بلکه سه چادر بودند که در انها آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیچیدند بغیر آنکه هیچ دوخت باشد و نماز گزاردند بر آنحضرت صلعم تنها تنها امامت نمیکرد ایشان را هیچکس و فرش کرده شد زیر آنحضرت ع در قبر قطیفه سرخ که آنرا در حال حیات می پوشیدند شقران آنرا القبر در آورد و کنده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد و مضبوط کرده شد بر آنجا نه خشت خام و اختلاف کردند اصحاب که لحد کنند یا شق و از اصحاب یکی لحد میکرد و دیگری شق پس اتفاق کردند بر آنکه هرکه پیشتر بیاید کار خود کند پس لحد کننده بیامد و لحد کرد و این همه در خانه عائشه رضی الله تعالی عنها واقع شد و با آنحضرت صلعم مدفون شدند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه وسلم

تمت

بعنایت ایزد بیچون باختتام رسید رساله سرور المحزون از تصانیف زبدة الابرار شاه ولی الله محدث دهلوی در مطبع مجتبائی واقع دهلی باهتمام محمد عبدالاحد بتاریخ دهم جمادی الآخر سنه ۱۳۰۸ هجری طبع گردید